

نقد فیلم

چرا فیلم کچ ۲۲ به خوبی رمانش از آب در نیامد

کلیشه‌ای ضد جنگ

راجر ابرت تقریباً شناخته شده ترین منتقد فیلم آمریکایی است. ستون نقد فیلم او در شیکاگو سان تایمز و برنامه تلویزیونی او گاه می تواند در فروش فیلم‌ها تأثیر زیادی داشته باشد. نقدهای او نمونه خوبی برای نگاه تیزبینانه، بی طرف و روش مند در نقداست که بسیار به کار ما که سنتی نظام مند در نقد نداریم می آید.

کچ ۲۲ مایک نیکولز شکستی آشکار است، نه فقط به این دلیل که نتوانسته حق مطلب را در مورد رمان هلر ادا کند که به نظر من چنین کاری غیر ممکن است. در اثر غیر متعارف هلر نوعی شعیده بازی وجود دارد. هلر برای باز نویسی رمان هفت سال وقت گذاشت تا سرانجام توانست همه قطعات رمانش را سر هم کند. برای نیکولز در آوردن این جادو در فیلم که قطعاتی به مراتب بیشتر از رمان دارد کاری غیر ممکن به نظر می رسید.

با این وجود، فکر می کردم شاید نیکولز توانسته با وجود مشکلات اثر خوبی از آب در بیاورد. فکر می کردم فیلمی ساخته که طبق منطق خودش کار می کند. اما شکست او در این مورد نومید کننده است. فیلم کچ ۲۲ اساساً انگلی است که برای حیانتش به رمان وابسته است. نیکولز چیز جدیدی به این ماجرا نیفزوده است.

چالش سخت او در کارگردانی فیلم این بود که یک جوری لحن هلر، آن توازن مطبوع بین دیوانگی و منطق را در فیلم در آورد. در کتاب همه چیز دیوانه وار است، چون این دیوانگی در آنجا معنی می دهد، کل کتاب پارادو کسی است که قهرمان کتاب یوساریان نمونه کاملش است. یوساریان دیگر نمی خواهد به ماموریتی پروازی بر فراز ایتالیا برود. چرا؟! چون بالاخره یک روز به او شلیک خواهند کرد، تیر خواهد خورد و خواهد مرد. منطق یوساریان موجه به نظر می رسد، اما می توان فهمید که در ارتش چنین منطقی جایی ندارد. وقتی یوساریان به امید اینکه او را به خانه بفرستند، ادعای دیوانگی می کند، دکتر دنیکا اشتباه او را توضیح می دهد. شما باید دیوانه باشید که بخواهید آن ماموریت های خطرناک

را بر فراز ایتالیا انجام دهید و شاید کشته شوید. درست؟ اما یوساریان نمی خواهد در این ماموریت ها پرواز کند. بنابراین، یوساریان عاقل است. این نوع منطق آلیس در سرزمین عجایبی، مغز کتاب هلر است و در همه کتاب آن را پیش می برد. نیکولز حتی سعی هم نمی کند که چنین فضایی بیافریند؛ اگر قرار است ما کچ ۲۲ و کچ های دیگر را بفهمیم فقط باید با کتاب آشنا باشیم. در فیلم از حرف ها و بخش های کتاب استفاده شده، اما در مورد آنها توضیحی نمی دهد یا آنها را جزو سبک فیلم نمی کند.

نه نیکولز از این چیزهای دشوار اجتناب می کند و سعی می کند با زرق و برق فیلم حواسمان را پرت کند و در عوض یک سری پیام حاضر و آماده تحویلمان می دهد. کاری بسیار راحت. در نیمه اول فیلم او به ما می گوید که افسران کودکان هستند و جنگ معنی ندارد. در نیمه دوم به ما می گوید که جنگ بد است و موجب درونج انسان می شود. همه ما این را از قبل می دانستیم. همه فیلم های جنگی که تا کنون ساخته شده اند همین را به ما گفته اند.

مشکل همین جاست: نیکولز رفته و فیلم جنگی دیگری ساخته، آن هم از کتابی که آخرین چیزی که می توان ازش در آورد یک فیلم جنگی است. نیکولز مشتاقانه خواسته که همراه با مد پیش برود و یک بیانییه اومانیستی ضد جنگ صادر کند و در ک نکرده که برای جوزف هلر جنگ جهانی دوم نماد مبارزه های بزرگ تر به نام زندگی است.

بله یوساریان از مرگ می ترسد. اما همه ما از مرگ می ترسیم. او نمی خواهد پنج ماموریت دیگر پرواز کند. این مشکل اوست. ما هم مشکلات خومان را داریم. یوساریان می خواهد از نیروی هوایی برود. ما هم می خواهیم از زمان بگریزیم تا جاودانه شویم. اما برای خروج از نیروی هوایی، برای متوقف کردن زمان، باید دیوانه باشید. و هر که راهی به بیرون می جوید دیوانه نیست. حقیقت وحشتناک نهفته در قلب رمان هلر این است که همه ما در این هواپیما، در این زندگی گیر افتاده ایم و راه گریزی نیست.

امسانیکولز همه این معانی را به این کشف خیره کننده می کاهد که جنگ جهنم است. و فیلم او هم در مورد جنگ است. درست است که در آن صحنه های جنگ و نبرد کم می بینیم، اما با این وجود حقایق و خنده های کچ ۲۲ هم ریشه در همان تم های بیش از حد تکراری خیلی فیلم های جنگی دیگر دارد. این فیلم به ویژه از فیلم های ضد جنگ مشهوری که پیش از آن ساخته شده اند مانند «چگونه در جنگ برنده شدیم» و «پجار دلستر تأثیر زیاد گرفته است».

فیلم از نیمه دو قسمت شده است. نیمه اول خنده دار است، نیمه دوم نیست. شیوه نیمه اول کاریکاتور و هجو است. در نیمه دوم با کشت و کشتار زیاد و خون ریزی و بدن های تکه تکه شده رو به رو هستیم. آیا از اینکه هر بار با چماق ضد جنگ ما را بنوازند خسته نشده ایم؟ حتی خود آزارها هم بعد از مدتی روش هایشان را تغییر می دهند.

کاریکاتور بخش اول از جنس گروهبان بیلکو است. همه ژنرال ها ابله و احمقند. سر هنگ ها و سرگردها با سیل هایی کودکان هستند. همه ما این نقش ها را قبلاً هم دیده ایم. نقش ژنرال رارسن ولز زیاد بازی کرده، سر هنگ را مارتین بالسام، سرگرد را باب نیوهارت، در این بین مخصوصاً بالسام را به بازی زیاد در این نقش ها متهم می کنند، که همه اش تقصیر خودش نیست. به نظر می رسد نیکولز این شخصیت ها را دست نخورده از کتاب برداشته و بعد به باز بگوشش دستور داده از آنها تقلید کنند. به استثنای آنتونی پر کینز در نقش چاپلین تاچمن، هیچ یک دیگر از هنر پیشه ها موفق نشده رویکردی شخصی به شخصیت ها ارائه کند. و از آنجایی که شخصیت ها جان نرفته اند و انسان نشده اند، موقعیت ها هم خوب از کار در نیامده اند.

در این مورد، جالب است که بازی بی روح بالسام را در نقش سر هنگ کث کارت با بازی شددیدا تأثیر گذار راجر باون در نقش سر هنگ بلیک در M*A*S*H مقایسه کنیم. آیا باز هم باید به ما گفته شود جنگ احمقانه است، چون افسران خنگند؟ مسلم است که جنگ می تواند به خودی خود حتی با افسرانی آگاه و اخلاقی احمقانه باشد. چرا باید اخلاق را با آگاهی طعناقتی یکی کرد؟

شخصیت مرکزی فیلم یوساریان است. نقش او را آلن ار کین هنر پیشه ای وحشتناک با استعداد بازی می کند که توانسته یوساریان را به شکل قربانی بارنوبیدی و درگیر و در آستانه فروپاشی ارائه کند. هنر آفرینی او ربطی به نیکولز ندارد و اثری بر عکس می گذارد. هر چه یوساریان بیشتر تقلا می کند و دندان می ساید و می لرزد و عرق می کند، دیوانه تر به نظر می رسد. و نقطه تمرکز نقش آفرینی دقیقاً باید این باشد که او به هیچ وجه دیوانه نیست. مردی عاقل که با استفاده از منطق به این نتیجه می رسد که جنگ دیوانه وار است و نیروی هوایی و همه غیر از خود او دیوانه اند.

در طول نیمه دوم فیلم جدی تر می شود. صحنه های فیلم جدی تر و دلگیر تر می شوند. سخنرانی هایی در مورد زندگی و (به ویژه) مرگ می شنویم و صحنه وحشتناکی را می بینیم که یوساریان سر بازی را برمی گرداند و روده هایش بیرون می ریزند. در طول این ۴۵ دقیقه، ما از ناراحتی به خود می پیچیم، چون نیکولز قواعد بازی را رعایت نکرده است. او قوانین را عوض کرده است. یک ساعت اول ما را می خندانند و حالا بدن ها و روده های تکه تکه پاره نشانمان می دهد تا بیزار شویم و همین بیزارمان را با پیام کتاب اشتباه بگیریم. دل و روده بیرون ریخته نشان دادن کار راحتی است، همه ما موافقیم که

مردان جوان نباید در جنگ کشته شوند. اما نیکولز تقلب می کند. او از طریق فیلمش عکس العمل ما را بر نمی انگیزد، بلکه تأثیر فیلمش را از واکنش طبیعی ما به خونریزی و قتل می گیرد. این کار به اندازه کافی بد است، اما او به همین اکتفا نمی کند، او ما را خندانده، نفس هایمان را حبس کرده، از جنگ بیزارمان کرده. حالا دوباره ظاهر می شود تا با پایانی کلیشه ای از اصل پیام طفره برود.

یوساریان در مخمصه گیر کرده. نمی تواند در نیروی هوایی بماند. نمی تواند برود. از یک طرف دادگاه نظامی در انتظار اوست، از یک طرف دیگر مدال افتخار. او نمی تواند تصمیم بگیرد. حتی بهترین دوستش کشیش هم نمی تواند کمکش کند. چه باید کرد؟ مخصوصاً حالا که فیلم لحنی جدی به خود گرفته و بحران اخلاقی او را رومی کند.

بله. سر آخر یوساریان از پنجره بیرون می پرد، به سمت ساحل می دود و پارونان به سوئد می رود که می تواند به این معنا باشد که او در نهایت واقعا دیوانه شده است. اما به این معنی نیست. این پایان خاص خود نیکولز است و برای خنده گرفتن از تماشاچی ساخته شده و در همان حال که یوساریان در مدیترانه پارو می زند ماریز می خندیم.

اما صبر کنید! همانطور که قایق کوچک تر و کوچک تر می شود، یاد پایان یک فیلم دیگر می افتیم. فارغ التحصیل. وقتی

بنجامین و زنش از کلیسا بیرون می روند و سوار اتوبوس می شوند ما به خنده می افتیم. نیکولز همان کاری را که در فارغ التحصیل کرده در کچ ۲۲ هم انجام داده است. با یک شروع خنده دار شروع کرده، بعد لحنش را عوض کرده و جدی شده و پایانی نجسب به شکل فراری بزرگ را که همه سوالاتی که او به زحمت مطرح کرده بی پاسخ می گذارد به آخر فیلم می چسباند.

مسئله الحظاتی نابی و غیر تکراری هم در فیلم هستند، اما اغلب آنها از کتاب بلند شده اند و خارج از بافتشان به آنها پرداخته شده. اگر رمان را دوست داشته باشید، از صحنه های یوساریان در درخت، مایک که پایگاه خودشان را بمباران می کند و ژنرال در پدل که سر بارانش را دم آتش دشمن می فرستد خوشتان خواهد آمد. اما همه این صحنه های خوب، قطعات ادبی کتاب هستند اما چون از آن بافت بسیار پیچیده کتاب که ابتدا در آنجا دیدیمشان خارج شده اند، اثر ویژه خود را ندارند. یک جورهایی خود فیلم اصلا به چشم نمی آید. انگار که نیکولز از ساختن فیلمی از کتاب کچ ۲۲ نا امید شده و تصمیم گرفته گزیده هایی از آن را فیلم کند. ■



آیا از اینکه

هر بار با چماق

ضد جنگ ما را

بنوازند خسته

نشده ایم؟ حتی

خود آزارها هم

بعد از مدتی

روش هایشان را

تغییر می دهند

